راه حل: همراهی ایران و عربستان

 آقا رضی، بهمن

تحلیل‏گران غرب،و به ویژه آمریکایی،مدتی است‏ از احتمال انتخاب گزینه نظامی توسط حکومت‏ جمهوری خواهان آمریکا در قبال برنامه‏های هسته‏ای‏ ایران،به عنوان هدف اجتناب‏ناپذیر استراتژی این‏ کشور برای سال 2007،سخن می‏گویند؛چندان که‏ این امر به یک بحث عمومی در ایالات متحده تبدیل‏ شده است.

هر چند امکان انتخاب گزینه نظامی در اندیشه‏ استراتژیک آمریکا،با توجه به سوابق امر و تاریخ ارتش‏ این کشور بعد از جنگ دوم جهانی عجیب نیست،اما پرسش مهم این است که آیا حوادث بعد از 11 سپتامبر امکان هماوردی جدیدی را به این کشور می‏دهد؟

حضور آمریکا در افغانستان از سال 2001،که از حمایت جامعه جهانی برخوردار بود،نتیجه‏ای جز انتشار ویروس تروریزم و افراط گرایی مذهبی در سراسر خاورمیانه نداشته است.این واقیت عیان را به دفعات مقامات عالی آمریکا و اروپا اعتراف‏ کرده‏اند.

این در حالی است که تهاجم به عراق در مارس 2003، بدون حمایت جامعه جهانی و متحدان منطقه‏ای آمریکا صورت گرفته و نتیجه‏ای جز یک شکست نظامی، سیاسی،اقتصادی و معنوی فراوان را به جامعه آمریکا تحمیل کرده است.بوش و کنگره مدتی است مرتبا از شکست این کشور در عراق سخن می‏گویند.از همین‏ رو نیز هست که ناچارند راهی برای خروج از این ناکامی‏ بیابند.

جنگ لبنان و غافل‏گیری آمریکا و اسراییل در پاسخ‏گویی نظامی به جنگجویان حزب‏الله آسیبی جدی‏ بر وجهه آمریکا نزد متحدان این کشور در دنیا و منطقه‏ وارد آورده است.

در چنین شرایطی آیا تمرکز نظامی بر ایران می‏تواند هدف‏های آمریکا را در منطقه تامین کند؟و آیا به جهات‏ نظامی برخورد طرفین از بعد نظامی قابل پیش‏بینی و اندازه‏گیری است.

هم‏اکنون گروه‏های حامی و متحد القاعده از شکاف‏ ایجاد شده در استراتژی آمریکا برای مبارزه با این گروه‏ها استفاده می‏کنند و به بازسازی خود مشغولند.بر این‏ اساس آیا باید در انتظار 11 سپتامبر دیگری بود؟متحدان‏ عرب آمریکا نیز توجه خود را بر شیعیان منطقه متمرکز کرده‏اند؛رویکردی که بنا بر اسناد منتشره در عراق با استقبال گروه‏های افراطی ضد شیعه روبه‏رو شده است. آیا منطقه و منابع عظیم آن،که نقشی قاطع را اقتصاد جهانی ایفاء می‏کنند،تحمل یک برخورد بزرگ نظامی‏ و پرچالش و ابهام دیگر را دارند؟

قطعنامه 1737 شورای امنیت سازمان ملل که با اتفاق‏ آراء 15 عضو آن از جمله چین و روسیه،به اضافه قطر،به‏ تصویب رسید حکم به آغاز تحریم ایران با هدف جلوگیری از دستیابی به هرگونه تجهیزات هسته‏ای و موشکی داده است.اروپا نیز بر اساس پیشنهادهای گذشته‏ سولانا،مسئول روابط خارجی این اتحادیه،آماده اعمال‏ تحریم‏های دو جانبه بیشتری است.تحریم مالی و نفتی‏ ایران مدت‏هاست که از جانب آمریکا و همراهان این‏ کشور آغاز شده است.آنان بر این اعتقادند در راهبرد جدید،ضعف‏ها و کاستی‏های تحریم‏های تجاری که‏ تا کنون علیه کشورمان اعمال و اجرا شده است وجود ندارد.بنابراین به زعم سیاستمداران غرب آن‏ها از نیمه‏ سال 1384 به هدف‏های خود گرچه ناخواسته،اما گام به‏ گام نزدیک‏تر شده‏اند.

با تصویب قطعنامه و احتمال تهدید و تحریم بیشتر که‏ مالاتنش افزون‏تری را تقویت می‏کند،تحلیل‏گران‏ بین‏المللی به بازخوانی نظام تصمیم‏گیری حاکم بر کاخ‏ سفید پرداخته‏اند.آن‏ها معتقدند آمریکا و اروپا در نهایت‏ بین پیامدها و عواقب وجود یک ایران هسته‏ای و تهاجم‏ و ضربه نظامی به ایران(البته نه از نوع افغانستان و عراق) چاره‏ای جز انتخاب راه دوم ندارند.و این به رغم آگاهی‏ از خطرات،هزینه‏ها و نتایج غیر قابل پیش‏بینی انتخاب‏ گزینه نظامی است.به ویژه که شرایط سخت‏ جمهوری خواهان و موقعیت شخص بوش در منطقه و جهان بر آشفتگی و غیر قابل پیش‏بینی بودن وضعیت‏ افزوده است.

در این تصمیم‏گیری جغرافیا و زمان،نقش بسیار مهمی دارند و در عین حال منطقه و کشورهای اصلی‏ آن لازم است با استراتژی نظامی آمریکا همراه شوند. طبعا زمان موثر برای اجرای چنین سیاستی قبل از آغاز رقابت‏های نامزدهای اصلی در انتخابات 2008 ریاست‏ جمهوری آمریکاست؛یا به بیان دقیق‏تر تا پایان سال‏ میلادی جاری برخی این روند را یک جنگ روانی تمام‏ عیار،و برخی دیگر آن حلقه‏ای از زنجیره اقدام‏های‏ هیات حاکمه آمریکا برای تکمیل زنجیره امنیتی و نفتی‏ خاورمیانه بزرگ می‏دانند.به اعتقاد آنان اساسا برای‏ بازکردن بن‏بست آمریکا در عراق،فلسطین و لبنان‏ راهی جز ایران وجود ندارد.به بیان دیگر آمریکا برای‏ خروج از بحران چاره‏ای جز گشودن جبهه تازه‏ای علیه‏ ایران ندارد.ناکامی در عراق،ناکامی در لبنان،طولانی‏ شدن جنگ افغانستان و ناتوانی در مهار طالبان، سرزنش و حملات علنی متحدان منطقه‏ای آمریکا علیه‏ سیاست‏های این کشور و سرانجام منازعات سیاسی‏ و حزبی درون آمریکا همگی سبب گشته‏اند تا جمهوری خواهان و ارتش ایالات متحده،نجات خود را در پیروزی در چالش تازه‏ای بیابند.

رفت و آمدهای گسترده به منطقه،اعلام و اجرای‏ ایالات متحده با کاربرد این روش‏ها، به پشتوانه قطعنامه‏ 1737،می‏کوشد که‏ به ماجراجویی‏های‏ خود در منطقه‏ مشروعیت ببخشد محدودیت‏های زمینی،دریایی و هوایی علیه‏ کشورمان و تشدید فشار برای محدود کردن‏ فعالیت‏های مالی و تجاری بانک‏های ایرانی با این‏ هدف انجام می‏شوند که زمینه اجرای مراحل دیگر سیاست مورد نظر آمریکا در شورای امنیت و تقویت‏ ائتلاف بین‏المللی علیه کشورمان فراهم شود.در واقع ایالات متحده با کاربرد این روش‏ها،به پشتوانه‏ قطعنامه 1737،می‏کوشد که به ماجراجویی‏های‏ خود در منطقه مشروعیت ببخشد و در عین حال از هزینه‏های نجومی رفتار نظامی خود بکاهد.

بزرگ نشان دادن خطر مسدود شدن تنگه هرمز و سایر واکنش‏های احتمالی کشورمان نیز با هدف‏ تقویت پیوندهای لازم با اعراب منطقه صورت‏ می‏گیرد.همچنان که می‏دانیم منطقه خاورمیانه،که‏ بعد از جنگ جهانی دوم از سوی آمریکا و شرکایش‏ با تصویب قطعنامه و احتمال‏ تهدید و تحریم بیشتر که‏ مالاتنش افزون‏تری را تقویت‏ می‏کند،تحلیل‏گران بین‏المللی‏ به بازخوانی نظام‏ تصمیم‏گیری حاکم بر کاخ‏ سفید پرداخته‏اند با محوریت اعراب و اسرائیل تعریف و سیاست‏گذاری می‏شد شرایط کاملا متحول و متفاوتی به خود گرفته است.به این معنی که پان‏ عربیسم و ناسیونالیسم ناصر و سایر رهبران منطقه‏ در دهه‏های 60 و 70 جای خود را به پان‏اسلامیسم‏ منطقه‏ای و جهانی داده است.قدرت‏های بزرگ، در مقابل،با هدف دو قطبی کردن مجدد جامعه‏ اسلامی به تفکیک مذهبی شیعه و سنی مشغولند.

در عین حال شکاف‏های ایجاد شده در منطقه،که‏ فلسطین همواره محور آن بوده است،باز تعریف‏ می‏شود.رژیم صهیونیستی روز به روز در منطقه‏ منزوی‏تر می‏شود و خود را در میان موج‏های وسیع‏ و سنگین،از هر سو،در محاصره می‏بیند.بی‏دلیل‏ نیست که آمریکا،در پس ادبیات سیاسی و ابراز نگرانی‏های خود،بیش از هر زمان دیگری نگران‏ آینده و حیات رژیم صهیونیستی است و با مانورهای‏ گوناگون سعی در شکستن و آرام کردن این موج و در نهایت انحراف آن به جهات دیگر دارد.در چنین‏ فضایی است که حادثه 11 سپتامبر به فراموشی سپرده‏ می‏شود تا بستر وقوع حوادث بعدی آماده شود.

در چنین شرایطی تلاش کشورمان برای ایجاد تعامل و انجام رایزنی‏های منطقه‏ای،با محوریت ایران و عربستان،یعنی دو کشوری که از جریان افراطی القاعده صدمه فراوان دیده‏اند و ماجراجویی‏های غرب در منطقه بیش از همه به زیان‏ آن‏هاست،امری عاجل و ضروری است.به ویژه که‏ ایران و عربستان رژیم اسراییل را در منطقه خطرناک‏ و غیر مشروع می‏دانند،خواستار خلع سلاح اتمی‏ آن هستند و در عین حال دستیابی و استفاده‏ صلح‏آمیز از امکانات هسته‏ای را حق خود می‏دانند. ترکیه و مصر نیز در این چارچوب دارای منافع‏ مشترک هستند.

کشورهای عراق و لبنان و مردم فلسطین نیز از همراهی دو کشور بهره خواهند برد،همچنان که‏ نزدیک شدن دو کشور به زیان جریانی است که به‏ گسترش ترور در منطقه دامن می‏زند.در عین حال از وقوع درگیری احتمالی میان شیعیان و سنی‏ها به میزان‏ فراوانی خواهد کاست.تجربیات دو کشور در بازسازی‏ و عمران لبنان و افغانستان در چارچوب ساختارهای‏ موجود می‏تواند الگوی کار در عراق و سایر نقاط منطقه‏ قرار بگیرد.همراهی ایران و عربستان در دو دهه اخیر بر رقابت‏های گذشته فائق آمده و منافع دو بزرگ اسلامی‏ را تامین کرده است.این تجربه موفق می‏تواند زمینه‏ساز توافق مهم‏تر باشد.